



ولادیمیر مینورسکی

ترجمه غلامعلی سیار

حماسه ملی ایران و ادبیات عامیانه روس

فردوسی بی‌چون و چرا از بزرگترین ایرانیان و سرآمد شاعران فارسی زبان و از معروفترین حماسه‌سرایان جهان است و شاهنامه سندهویت و نشان قومیت هر فرد ایرانی است و بر ما واجب است که این کتاب مبارک را بخوانیم و بشناسیم و گرامی داریم. برتری حماسه ملی ایران بر دیگر حماسه‌های جهان تنها آفریدن پهلوانانی نامدار و انسانهایی نیکو خصال چون رستم و زال و فریدون و کاوه و سیاوش و اسفندیار و سهراب و بیژن و منیژه نیست، بلکه در خلال ابیات این شاهکار جاودان چکیده اندیشه و عصاره روح اصیل ایرانی به شکل حکمت و اندرز و تفکر در باب سرنوشت بشر و عبرت‌آموزی از فراز و نشیب روزگار از زبان دهقان پاکزاد خراسان متجلی می‌شود. در این ایام پرتلاطم که اقوام زیردست و خرد بند گسسته، در پی بازیافتن هویت و اصالت ملی و احیای مآثر و مفاخر گذشته خویش برآمده‌اند و ملت کهنسال و رنج‌دیده ایران بیش از همیشه به پشت سر خویش می‌نگرد و آینده را در آینه گذشته می‌بیند و درباره تاریخ و ادب و فرهنگ و هنر و رسوم و آداب کهن خود می‌اندیشد و بالاخره در بزرگداشت مفاخر ملی و بزرگانی که مرز و بومش را در اقطار گیتی بلندآوازه ساخته‌اند می‌کوشد، جای آن دارد که گرد از رخ این مقاله فراموش شده مینورسکی ایران‌شناس و ایراندوست نامدار روس نیز بشویم و آنرا منتشر سازیم. این پژوهش کوتاه عالمانه که ضمن بیست مقاله از مینورسکی در شماره ۷۷۵ دانشگاه تهران (*IRANICA*) در سال ۱۹۶۴ میلادی به چاپ رسیده است، در جشنهای هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ در تهران قرائت شد و حدود چهل و پنج سال پیش در نشریهای که به مناسبت هزاره فردوسی طبع شد درج گشت. ظاهراً ترجمه

فارسی از آن در دست نیست و اگر هم باشد و مترجم از آن آگاه نباشد، باز هم ترجمه دوباره آن ضرری نخواهد داشت و چون اصمال از طرف سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) سال فردوسی اعلام شده است، حکیم بزرگوار توس و شاهکار بیمانند او و تأثیر شگرف آنرا در ادبیات ملل دیگر بهتر و بیشتر به ما خواهد شناساند و ضمناً یاد شادروان مینورسکی را که از جان و دل شیفته ادب و فرهنگ ایران بود در خاطر ما زنده نگاه خواهد داشت.

* * *

هر سرزمینی باید مباحثات کند که آثار اندیشمندان و شاعرانش در بیرون از قلمرو ملی مورد تمجید و تقلید قرار گیرد و این سرفرازی بیشتر درباره تأثیر سنن حماسی صدق می‌کند که در واقع زاده روح یک قوم به شمار می‌روند و ناشی از نیروی خلاقیت آن ملت هستند، وانگهی این اندیشه‌ها در جاهایی انتشار می‌یابند که زمینه نیز برای پذیرش آنها مهیا باشد. پهلوانان ملی و اعمال دلاورانه آنان با نبوغ خاص هر قوم ارتباط دارند و برای نمونه می‌توان از حماسه ملی ایران نامبرد و البته رسوخ آنها در نقاط دیگر منوط بر این است که این روایات تا چه اندازه حامل اندیشه‌های انسانی و مورد قبول جهانیان باشند. هر چند که کشورها به دشواری به ستایش از پهلوانان ملی همسایگان‌شان تن درمی‌دهند، به طریق اولی در صورتی که این گونه شخصیتها دارای ویژگیهای فردی بسیار خاص و بفرنج و غیرقابل درک برای دیگران باشند قبول آنها غیرممکن خواهد بود.

باری، آنچه مایه شگفتی می‌باشد اینست که چگونه تجلیات روح و نبوغ اقوام ایرانی، تا آنجا که در حماسه ملی ایرانیان بازتاب یافته، توانسته است با اثر گذاشتن در تخیل اقوام دور و نزدیک بدین گونه برتری خود را نمایان سازد.

تنها در میان اقوام ایرانی نژاد همچون سفدیان در شرق و کردان در غرب نیست که حماسه ملی ایران پرآوازه شده است، بلکه ملل مسلمان از نژادهای گوناگون اعم از ترکان و عربان احترام خاصی برای شاهنامه فردوسی قایل بوده و آنرا به السنه خود ترجمه کرده‌اند. در ارمنستان که مردم آن عیسوی هستند مورخی بنام موسی از اهالی خورن^۱ از دلاوریهای سگجیک رستم (رستم سگزی) نزدیک به دو قرن پیش از تدوین شاهنامه یاد می‌کند و تا این اواخر سرودهای جنگی و حماسی به زبان کردی و ارمنی آمیخته با یکدیگر در بستر دره‌های وحشی دریاچه وان^۲ در تجلیل از قهرمانان شاهنامه خوانده می‌شد، و فراتر از آن در شمال قفقاز عیاران جوانمرد گرجی اثر شاعر نامدار توس را به نثر و شعر به زبان خود برگردانده بودند و ساکنان درشتخوی کوههای قفقاز

از قبیل سوانها^۳ و پشاوها^۴ و چرکسها^۵ داستان دلاوریهای رستم و بیژن را حکایت می‌کردند.

در این مقاله سعی ما بر اینست که از تأثیرات و نفوذ حماسه ملی ایران و شاهنامه در ادبیات عامیانه روس سخن بگوییم، بی آنکه بهیچوجه به ترجمه‌های مستقیم یا غیر مستقیمی که بتوسط شاعران و مترجمان دانشمند روسی از این شاهکار فردوسی شده است اشاره کنیم.

حماسه روسی مجموعه‌ایست از داستانهای پهلوانی بنام بیلینها^۶ که در شرح جنگاوریهای بوگاتیرها^۷ سروده شده است. بیلینها به چندین رشته تقسیم می‌شوند که معروفترینشان بیلین کیف^۸ است که به توصیف دلاوریها و رزمهای پهلوانان دربار ولادیمیر ملقب به "خورشید سرخ"^۹ اختصاص دارد. این شاهزاده بلند آوازه (۹۷۲-۱۰۱۵ میلادی) شخصیتی تاریخی است که نزد روسیان به مرتبه قدیس ارتقا یافت، زیرا همو بود که آنان را به کیش مسیحیت گروانید. بنابراین عصری که بیلینها سرانجام به شکل مدون درآورده شدند، قاعده باید مؤخر بر قرن دهم میلادی باشد^{۱۰} اما قرائنی در دست است که می‌توان فرض کرد موضوع این بیلینها به زمانی قدیمتر برمی‌گردد و تنها مدتها بعد بود که آنها را با دوران شاهزاده محبوبی که ذکر شد ارتباط دادند. درباره بیلینهای کیف تبعات بسیار صورت گرفته و کتب قطور نگاشته شده است، ولی گزافه خواهد بود اگر گفته شود که مشکلات مربوط به منشأ این افسانه‌ها کاملاً گشوده است. یکی از مشکلاتی که بحث زیاد درباره آن شده نفوذ مشرق زمین و خاصه تأثیر ایران در تکوین این افسانه است و در این مورد باید سه احتمال زیر را داد:

۳- *Svan* از اقوام گرجی نژاد که زبانی مشابه زبان گرجی دارند.

۴- *Pshavs* از تیره اقوام کوهستانی داغستان.

۵- از اقوام قفقاز که تنها در قرن هجدهم به دین اسلام درآمدند و پیش از آن عیسوی بودند.

۶- *Byline* یا به روسی بیلینا.

۷- کلمه مغولی که تحریف لفظ بهادر است و پهلوان معنی می‌دهد.

۸- *Kiev* - بزرگترین شهر و پایتخت اوکراین که زادگاه قوم روس بود و در سال ۱۲۴۰ میلادی

بدست مغولان افتاد و سرانجام باز در سال ۱۷۷۴ میلادی از نو پایتخت روسیه امپراطوری شد (مترجم)

۹- *Vladimir-le-Soleil-Rouge* - ولادیمیر اول معروف به قدیس که در سال ۹۷۰ میلادی

شاهزاده حکمران نووگروود و سپس شاهزاده بزرگ کیف گردید (مترجم)

۱۰- در آغاز قرن سیزدهم نام یکی از این بهادران یا جهان پهلوانان (بوگاتیر) به نام ایلیا در ادبیات

مغرب زمین آمده است.

۱- یکی اینکه در دوران قدیم جنوب روسیه محل سکونت ایرانیان بود که نه تنها شواهد مورخان به حضور آنان در این منطقه گواهی می‌دهد، بلکه نامهای امکانه و نبشته‌هایی که تا زمان ما هم در این مناطق باقی مانده حاکی از این موضوع است.^{۱۱} پس ایرانیان مزبور که تماس مستقیم با اسلاوها (صقالبه) داشته‌اند احتمالاً سنتهای خود را همراه با لغات و کلماتی به اینان منتقل ساخته‌اند.

مگر نه اینکه ایرانیان و اسلاوها تنها اقوام شاخهٔ هند و اروپایی هستند که برای کلمهٔ خدا نام مشابهی دارند، چه در پارسی کهن "باگا" (بغ به معنی ایزد و فرشته مأخوذ از پهلوی) و در زبان اسلاو "باگ" نام پروردگار است؟

۲- از طرف دیگر فرض بر اینست که اقوام ترک‌نژاد و به خصوص قومانها^{۱۲} (پلوتسیها) در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی نقش واسطه را در انتقال سنن ایرانی از شرق به غرب ایفا کرده‌اند.

۳- بالاخره به احتمال بیشتر اقوام مسیحی قفقاز مانند گرجیها و استها^{۱۳} و حتی چرکسها که دارای ارتباطاتی با همکیشان خود در کیف و مسکو بوده‌اند، ممکن است در این میانه نقشی ایفا کرده باشند.

به هر حال از آنجا که مضمونهای مشابهی در بیلینهای روس و حماسهٔ ملی ایران یافت می‌شود نمی‌توانیم این وجوه شبه را توارد یا تصادف محض فرض کنیم.

نظریهٔ تأثیر مشرق زمین نخستین بار به وسیلهٔ ادیب بزرگ روس و.و. استاسوف^{۱۴} در سال ۱۸۶۸ میلادی عنوان شد و همو بود که اول مرتبه به وجوه اشتراک بسیار میان روسها و ایرانیان پی برد و تشابه اسامی خاص مثلاً پروسلان^{۱۵} را با رستم خاطر نشان

۱۱- جالبترین مثال نام رودخانهٔ معروف دن هست که از لفظ اوستایی "دانو" و کلمه اوستی دن (آب) مشتق می‌شود. رک. به اثر Wasmer تحت عنوان Die Iranier Sudrussland در: Untersuchungen Über die altessen Wohnsitze der Slaven Leipzig, 1923

۱۲- Qomans یا Cumans که در روزگار قدیم نیز شناخته شده بودند و تیره‌ای از ترکان بادیه‌نشین ساکن بخش غربی دشت قبیاق و دارای حکومتی از آن خود بوده و در خدمت شهزاده‌های روسی می‌جنگیده‌اند و در قرن سیزدهم میلادی بدنبال تهاجم مغولان همراه با امیرشان به مجارستان در اروپا گریختند و در آنجا سکنی گزیدند و به کیش عیسوی درآمدند و اکنون جزئی از ساکنان آن دیار را تشکیل می‌دهند. آنان به روسی Polovtsi نامیده می‌شوند (مترجم).

۱۳- Ossetes - از اقوام ایرانی خویشاوند با تانها که در شمال قفقاز در دو جمهوری فدراتیو روسیه و گرجستان کنونی زیست و به یکی از زبانهای ایرانی تکلم می‌کنند. (مترجم)

14- V.V. Stasov

15- Yerushl

ساخت، لکن غلوی که در این باره کرد در زمان حیات خودش مورد انتقاد شدید واقع شد. چندی بعد پروفیسور وسولود. ف. میلر^{۱۶} از برکت این امتیاز که با سنتها و زبانهای ایرانی آشنایی عمیق داشت با بصیرت کاملتر و دقت بیشتر از نو این نظریه را مطرح نمود^{۱۷}. اعلام نتایج تحقیقات این دانشمند مشاجرات بسیاری را در پی داشت^{۱۸}، لکن کار وی ارزشمند است، زیرا فهرستی بسیار کامل از مسایلی که صحیحستان مسلم بود تهیه کرد: بنابراین من نظریات عالمانه همان شادروان استادم را از نزدیک تعقیب می‌کنم و در همان طریق او گام برمی‌دارم، با این تفاوت که نکاتی را که امروزه مورد اختلاف قرار دارد از آن می‌پیرایم.

قهرمان اصلی افسانه به شیوه کیف ایلیاموروم نامدار^{۱۹}. البته نظر کلی که در خلق این قهرمان دخالت داشته بکلی با خصال رستم که مظهر جوانمردی و دلاوری دوران ملوک الطوائفی است تفاوت دارد. اثری از رستم در اوستا و سنتهای کهن ایران دیده نمی‌شود، بلکه تهمتن به شیوه خاص و گردان سیستانی تعلق دارد که بعدها شاهان بزرگ ایران نیز از آن پیروی کرده‌اند، با اینکه چنین شیوه‌ای بطور کلی ناهنجاریهایی در حماسه ملی ایران پدید آورده است. اما ایلیا اصولاً یک پهلوان مردمی و تجسم روستازاده و " کهنه سرباز روسی " است، ولی با اینهمه سرگذشت و اعمال دو پهلوان شباهتهایی عجیبی با یکدیگر دارند.

در وهله نخست رفتار شاهزاده ولادیمیر را با ایلیا می‌توان با رفتار کیکاوس نسبت به رستم مقایسه کرد و البته هیچیک از این دو فرمانروا کردار پسندیده‌ای نداشته‌اند. رستم پادشاه متبوع خود را از بلایای متعددی که در نتیجه غفلت و سهل‌انگاری بدان گرفتار آمده است رهایی می‌بخشد، در حالی که ایلیا نیز به همان قسم شاهزاده ولینعمت خود را که مردی عشرت طلب بوده است از مهلکه‌های بسیار می‌رهاند^{۲۰}. هر دو پادشاه نسبت به

16- Vsevolod F. Miller

17- Excursi V. Oblasti russkogo Narodnago ,Moscou, 1892, 69 + 262 p.

۱۸- ن. داشکویچ در " بررسیهای آکادمی علوم - بخش تاریخی - سری ۶ جلد یکم شماره ۲ ص. ۷۱ تا ۱۱۳ و نیز رک. به:

Istoriya Persian, Trudy po Vostokovedniye, xv1, t,1, no4, pp_ 252_ 55 Moscu, 1909.

19- Ilya Mourom

۲۰- میلر در صفحه ۲۵ اثری که قبلاً ذکر شد شرح می‌دهد که چگونه نظر مورخان و آنچه در افسانه‌ها درباره

گردان مورد حمایتشان رفتاری عادلانه ندارند، ولی هنگامی که به آنان نیازمندند عاجزانه از ایشان یاری می‌طلبند. شهبانوی ایرانی سودابه و شهبانوی روسی آپراکسیا^{۲۱} هر دو به دام عشقمهایی بدفرجام می‌افتند. سودابه سعی در جلب محبت سیاوش دارد و تهمت‌های ناروا برای به مخاطره افکندن شاهزاده جوان به او می‌زند و آپراکسیا درست همین رویه را نسبت به زائر جوان کاسیان^{۲۲} در پیش می‌گیرد.

مشابهت‌های بسیار از حیث جزئیات رفتارهای پرمعنی دیگر هم بین موقعیت این دو پهلوان وجود دارد، چه هردوشان دارای زور زیاد هستند. مثلاً رستم از خدا می‌خواهد که از زوریدنش بکاهد و ایلیا نیز طالب داشتن نیروی جسمانی بیش از اندازه نیست^{۲۳}. نحوهٔ هم‌آوردی هر دو پهلوان بیکدیگر شبیه است، زیرا هر دوشان حریفان خود را از جا بلند می‌کنند و به روی خاک پرتاب می‌نمایند^{۲۴} و هر دو هنگام کارزار یکی از دشمنان را بر روی دست بلند می‌کنند و آن را همچو گریزی علیه دشمنان دیگر بکار می‌برند و درختان تناور را به آسانی از ریشه برمی‌کنند و در پرخوری از گارگانتوا^{۲۵} پیشی می‌جویند. هر دو پهلوان پای‌بند به کیش خود و نسبت به مال و منال دنیوی بی‌اعتنا هستند. هر دو پهلوان عمر دراز دارند و از آنان به عنوان "گردان پیر" نامبرده می‌شود و دیگر گردان و جنگاوران خود را زیر دست و آنان را مرشد و پیش کسوت خویش می‌دانند و بالاخره هر دوشان در عرصهٔ کارزار با دشمنان وطنشان به هنرنمایی می‌پردازند، رستم در مقابله با تورانیان و ایلیا در برابر تاتارها.

میلر در مقایسهٔ خصایص مشترک این دو پهلوان اعمال دلاورانهٔ آنها را ذکر می‌کند و داستان نبرد جسورانهٔ رستم را در مازندران برای بر تخت‌نشاندن کیتقاد با پیکار ایلیا علیه کالین^{۲۶} شاه با یکدیگر مقایسه می‌نماید و مثالهای زیر را در تأیید نظر خویش می‌آورد:

>--- شخصیت ولادیمیر آمده است با یکدیگر تفاوت دارد و این ناشی از نفوذی است که شخصیت همتای ایرانی او بر نقالان و راویان دوره گرد داشته است، اما خاطرهٔ لغزشهای ولادیمیر به رغم نوشتهٔ تاریخهای رسمی همچنان در یاد عامهٔ مردم باقی مانده است.

21- Apraxia

22- Cassian

۲۳- این هنگامی است که بوگاتیر (بهادر) ارشد بنام اسویاتوگر (Sviatoger) می‌خواهد زور بیشتری به او بدهد.

۲۴- رک. به ترجمه فرانسوی مهل (Mohl) از شاهنامه جلد ۱ ص. ۵۵۴.

۲۵- Gargantua - قهرمان داستانی مشهور رابله فرانسوی (۱۵۳۴ میلادی) که اعمال خارق‌العاده از او سر می‌زد و در پرخوری ضرب‌المثل بوده است.

۲۶- Kalin - رک. به ترجمهٔ مهل جلد ۱ صفحهٔ ۶۰

۱- اوضاع نابسامان کشور

۲- رساندن پهلوان منجی کشور خود را به نزد پادشاه ولینعمت خود.

۳- عزیمت پادشاه همراه با پهلوان به آوردگاه، ولی عدم شرکت او در نبرد.

۴- نبرد پهلوانان (رستم و ایلیا) یکنه با سپاه دشمن (رستم با تورانیان و ایلیا با تاتارها).

۵- هر دو پهلوان پیکر بیجان دشمن را بر دوش گرفته از میان صف دشمنان می‌گذرند.

۶- حتی اسامی سران سپاه دشمن به گوش آشنا می‌آیند (قلون^{۲۷} و کالین).

موضوع دیگر ماجرای تاخت و تازهای (به روسی پویزدکا^{۲۸}) ایللیاست که با هفت خوانهای رستم قابل مقایسه می‌باشد^{۲۹}. ضمناً نبردهای هفتگانه اسفندیار در راه رویین دژ^{۳۰} یادآور کارزارهای رستم در مازندران است. هر چند که در حماسه ایران اسفندیار از هر لحاظ در نقطه مقابل رستم قرار دارد، ولی در بیشتر موارد حالات و حرکات او به طور عجیبی به تهمن سالخورده شباهت دارد، چنانکه گویی نسخه بدل اوست. از این نظر مراحل مختلف زندگی و داستان پهلوانی رستم و اسفندیار به آسانی از هم تأثیر پذیرفته‌اند و داستان ایلیا نیز از سنتهای این دو پهلوان ملهم شده است.

ایللیا نیز همانند پهلوانان ایران برای رسیدن به شهر کیف کوتاهترین راه را برمی‌گزیند و البته در سر راه خود به موانع طبیعی برخورد می‌کند (مانند رودخانه و کوه) و مهمتر از آن به دشمنی خطرناک که سولوی^{۳۱} راهزن نامدارد. کلیه اسلاوشناسان نهایت موشکافی را برای تحلیل شخصیت بفرنج این راهزن به خرج داده‌اند. سولوی به روسی یعنی "هزارستان" و این راهزن گاه در هیئت موجود بشری نمایان می‌شود که هفت پسر و دو دختر دارد و در کوشکی زیبا زیست می‌کند و گاه به شکل مرغی هیولا مانند ظاهر می‌گردد که بر بالای درختان بلوط آشیان بنا نهاده است^{۳۲}. قدرت عمده این مخلوق غریب مولود استعداد اوست که می‌تواند نمره‌ها و آواهای مهیب حیوانات از قبیل صغیر و زوزه کشیدن و امثال اینها را سربدهد که گوش

۲۷- قلون - از گردان دلاور توران و سردار لشکر افراسیاب که از رستم شکست خورد (مترجم).
28- Poyezdka

۲۹- رک. به ترجمه مهل جلد ۱ صفحه ۵۱۰ - ۴۰.

۳۰- رک به ترجمه مهل جلد ۴ صفحه ۴۹۴ - ۵۲۴.

31- Solovey

۳۲- حتی این مخلوق عجیب را به سلیمان نبی تشبیه کرده‌اند که در افسانه‌های روسی همچو شاهین در آسمان پرواز می‌کند و بر فراز درختانی که شاخ و برگشان مانند گیسوی زنان بهم بافته شده کاخی در خور خویش بنا می‌نهد و به هندوستان سفر می‌کند و به علت این سفر پرنده مرغ رحمانی " (به روسی rakhmano ptitska) نام گرفته است که باید آنرا تحریفی از لفظ برهمایی

کسانی را که به او حمله می‌کنند کر نماید و به دهشت دچارشان سازد. ماهیت و طبیعت سولوی یقیناً آمیزه‌ایست از چیزهای مختلف، ولی کمابیش با سپیمرغ، که موجب قتل اسفندیار می‌شود، قرابت دارد.

از طرف دیگر ایلیا سولوی را اسیر می‌کند و با زسن به زین اسبش می‌بندد و از این لحاظ سولوی به "اولاد"^{۳۳} "مازندرانی شباهت دارد که رستم در خم کمند خود گرفتارش می‌سازد و بیش از آن به گرگسر"^{۳۴} (سرکرگدن) تورانی شبیه است که به همین سان به اسارت اسفندیار درمی‌آید و بالاخره ظاهر هیولاسان و جادوگری سولوی دیوان مازندران و دروهله اول دیو سفید را به خاطرمان تداعی می‌کند^{۳۵}.

حال بیجا نخواهد بود که نکته جالب توجه دیگری را هم بگویم: زوبینی که ایلیا از چوب بید با خواندن اوراد جادویی تراشید تا با آن چشم سولوی را کور کند، شباهت تام به تیری دوشاخه دارد که بنا به سفارش سپیمرغ رستم برای از پا درآوردن اسفندیار رویین‌تن ساخت. در اینجا پروفیسور میلر کاملاً درست تشخیص می‌دهد که "چون در سنت ایرانیان برای هدف ساختن چشم با تیر دلیلی وجود داشته است (رویین‌تن بودن اسفندیار) ولی چنین چیزی در سنت روس وجود ندارد، لذا باید چنین پنداشت که این مطلب افسانه ایرانی برحسب تصادف و بی‌آنکه ضرورتی داشته باشد در افسانه روسی وارد شده است، یا شاید افسانه سرایان روسی بطور مبهم این نکته را در مد نظر داشته‌اند که همتای مشرق‌زمینی ایلیا یعنی رستم تیر جادویی به چشم کسی افکنده و همچنین مرغ پیل‌پیکری (سپیمرغ) در این قضیه ذیمدخل بوده است"^{۳۶}

ماجرای ایلیا "و پلنتیسیای زبارو"^{۳۷} که قصد جان پهلوان را کرده است شباهت به قضیه زن جادوگری دارد که رستم در راه مازندران ملاقات می‌کند^{۳۸}. در بخشی از داستان

>--- (برهمانی) هندوان دانست. رک.

Diechristlich_ mythologische Schichten der russischen Volksepik fur
Salvische Philologie, I , 878, pp. 82_123 et pp.120_4, از Jagie

۳۳- بعداً بنا به خواش رستم کیکاوس اولاد را در مازندران شاه کرد (مترجم)

۳۴- کرگ یا کرگندن به معنی کرگدن است (مترجم)

۳۵- این را باید اضافه کنم که دیو در ادبیات روس سابقه دارد از جمله در داستان "شهباده ایگور" (حماسه روسی پایان قرن دوازدهم) از این جمله که "دیو از بالای درخت نمره برمی‌کشید" می‌توان تا حدودی چنین استنباط کرد که چرا سولوی بر روی هفت درخت بلوط آشیان بنانهد.

۳۶- رک. به کتاب میلر صفحه ۱۰۷

37- La belle Polenitsa

۳۸- در یکی از روایت‌های افسانه که در صفحه ۱۱۱ کتاب میلر آمده است زن جادوگر به شکل دختر

که راجع به شبیخون زدن کالین اسب ایلیا به او هشدار می‌دهد که تاتارها گودالمایی‌کنده و تیغ و زوبین در آن فرو برده‌اند، ولی ایلیا بی‌توجه به رویارویی این مخاطرات می‌شتابد و اسیر دشمنان می‌گردد، همچنانکه رستم نیز در چنین اوضاع و احوالی به دام شغاد می‌افتد.^{۳۹}

(۲)

یکی از مضمونهای مشهور موضوع همانند رزم میان پدر و پسر است که داستان رستم و سهراب آنرا پرآوازه ساخته و در ادبیات بسیاری از ملل وجود دارد. مثلاً در میان اقوام ژرمنی ماجرای هیلدبراندا^{۴۰} و آلبراندا^{۴۱} و در نزد سلتها^{۴۲} افسانه کلسامور^{۴۳} و کارتن^{۴۴}، و عین همین مضمون را در استهای^{۴۵} فنلاند (کیوی - آل)^{۴۶} و در پیش قرقیزهای ترک (غالی و پسرش سایدلایدا)^{۴۷} نیز می‌توان یافت. این داستان در روایات افسانه‌های ایلیا به اشکال گوناگون آمده است.

نام پسر پهلوان روسی گاه زبوت بوریس^{۴۸} و گاه " جوان قوشچی " (به روسی سولونیک^{۴۹} و یاسولونیک^{۵۰}) ذکر می‌شود و مادرش گاه " زن درنده‌خو " (به روسی

>--- سولووی ظاهر می‌شود. از طرف دیگر از دختر سولووی نیز به عنوان " زوربان " نامبرده شده است چنانکه گویی خانه پدرش در وسط آب واقع شده بوده است و این مطلب بازهم شباهت به دریاچه پترامون رویش دژ دارد. رک. به ترجمه مهل جلد ۴ صفحه ۳۹۴.

۳۹- برادر رستم زال که رستم را با رخش به حمله در چاه افکند و خود نیز به یک تیر رستم گشته شد.

40- Hildebrand

41- Alebrand

۴۲- Celtes شاخه‌ای از اقوام هند و اروپایی متکلم به زبانهای خاص خود که با یکدیگر نشابه دارند و در قدیم‌الایام از جنوب آلمان در فرانسه و اسپانیا و انگلستان و ایرلند پراکنده شده بودند و نمونه آنها را در ایرلند کنونی و ویلز انگلستان و برتانی فرانسه می‌توان یافت. (مترجم)

43- Clessamor

44- Carthon

۴۵- Estes گروه قومی استونی که ساکن فنلاند می‌باشند (مترجم)

46- Kivi _ All

47- Saydilda

48- Zbut Boris

49- Solovnik

50- Solonik

لاتیگورکا^{۵۱} - لاتی میرکا^{۵۲} - سمیگرکا^{۵۳} گورینینکا^{۵۴} و سیوریانیچنا^{۵۵}) و گاه "شهبانوی آن سوی رودخانه دُن" نام می‌گیرد. در شاهنامه هم فردوسی با عفت قلم به ماجرای رستم و تمهینه بالاترین جنبه ملکوتی را بخشیده است و حتی آرمیدن شبانه شاهدخت سمنگان در بسترپلتن بیدرنگ بوسیله مؤبدان جنبه مشروع پیدا می‌کند و بدین لحاظ عجیب بنظر می‌رسد که چگونه بعدها سهراب نام پدرش را نمی‌دانسته است. پروفسور میلر در توجیه نکته اخیر آنرا یادگاری از یک سنت خشن‌تر بسیار کهن می‌پندارد و در ریشه نام تمهینه^{۵۶} تفحص کرده و او را مرادف یک آمازون^{۵۷} قلمداد می‌کند.

در بیلین روسی ایلیا در آغاز کار با "زن درنده خو" گلاویز می‌شود، زنی متهور و سوار بر اسب که منشأ ایرانی آن به زمانهایی بس قدیمتر از روایات شاهنامه برمی‌گردد. همانگونه که رستم به تمهینه یک انگشتی گرانبهای عقیق یمانی^{۵۸} داد که نشان شناسایی فرزند او باشد، ایلیا هم بدین منظور حلقه انگشتی به محبوبه خود داد.

با اینکه در بیشتر بیلینهای روسی در چنین مواردی پسر معمولاً انتقام مادرش را از پدر می‌ستاند، در پاره‌ای روایات هنگامی که پسر به دوازده سالگی می‌رسد، مادرش از او می‌خواهد که چنانچه پدرش را دید و باز شناخت او را تکریم کند^{۵۹}.

سهراب پیش از نبرد با رستم، سران سپاه ایران را از عرصه کارزار بدر می‌کند و به همین قسم پسر ایلیا هم بوگاتیردوبرینا^{۶۰} را از صحنه رزم خارج می‌سازد. چه در مورد

- 51- Laty gorka
- 52- Latymirka
- 53- Semioorka
- 54- Goryninka
- 55- Siveryanitchna

۵۶- از تخم و تخما. در پارسی میانه به معنی فوی و تنومند - تهمن هم از این کلمه مشتق می‌شود یعنی دارای تن زورمند (مترجم).

۵۷- Amazones - در اساطیر یونان قدیم قومی از زنان جنگاور و متهور که دارای ملکه بودند و یکی از ملکه‌های آنان که اهالی شهر تروا را در آسیای صغیر یاری داده بود به دست آشیل کشته شد. در زبان امروزی کنایه از زنان اسب سوار و جسور که دارای خوی مردانه هستند. (مترجم)

۵۸- رک. به ترجمه مهل جلد ۲ صفحه ۸۲

۵۹- حتی داستان لهراسب و گردآفرید هم در بیلینهای روسی تأثیر داشته است با این تفاوت که ایلیا شب قبل از دیدار پسرش، در علفزار زنی جوان سوار بر اسب را مشاهده می‌کند که زندگی سربازی را پیشه کرده است، رک. به اثر نامبرده در بالای میلر، صفحه ۱۲۸.

- 60- Dobrynia

سهراب و چه پسر ایلیا جنگ تن به تن سه روز به طول می‌انجامد و در طی آن پدر و پسر با نیزه و گرز و شمشیر به نبرد می‌پردازند و پایان غمناک آن را نیز می‌دانیم. معذک در روایت ایرانی پهلوانان هم‌اورد تا پایان رزم روح جوانمردی و تسلیم به تقدیر را حفظ می‌کنند و حال آنکه در بیلین روسی عاقبت کار بین دو قطب خوش فرجام یا فاجعه‌برانگیز دور می‌زند و در مورد اخیر نتیجه شوم با پند و اندرز اخلاقی توجیه می‌شود. ایلیا پیش از آنکه ضربه واپسین را بر پیکر پسرش وارد سازد او را می‌شناسد و از این امر شادمان می‌شود، به موجب بعضی روایات او را به نزد مادرش می‌فرستد. اما در روایتی که بیش از همه رواج دارد پسرش پس از آگاهی بر این که چگونه زاده شده است به پدر که در خواب است حمله‌ور می‌شود، لکن صلیبی که پهلوان ایلیا بر گردن خود آویخته بود مانع کاری بودن ضربه می‌شود و در آن موقع است که پدر پسر نابکار را از پای درمی‌آورد. این روایت داستان را از اوج رفعت حماسی به زیر می‌کشد و به سرزمین اخلاقیات می‌آورد و برای اعاده حیثیت و شرف پهلوان محبوب و مورد توجه پسر را فدای پدر می‌سازد.

از میان تمامی روایاتی که از بیلینهای روسی در دست داریم با تمام تفاوتی که با روایت ایرانی دارند، آنهایی که رایجتر و معروفترند بیشتر به داستان شاهنامه شبیه هستند و این تشابه از دو لحاظ یکی از نظر شرح وقایع داستان و دیگری از این جهت که تاریخ بیشتر به پهلوان اصلی حماسه توجه دارد، جالب است.

از روایتهای دیگر (داستان نبرد پدر و پسر) تنها و آن هم تا حدودی میتوان داستان ژرمنی هیلدبراند را نامبرد^{۶۱}. البته در آن پهلوان داستان در برابر دیتریش فن برن^{۶۲} در درجه دوم اهمیت قرار دارد. هیلدبراند بنابه تمایل شخصی پس از سی سال غیبت قصد دارد به خانه و کاشانه خود در شهر برن برگردد و نه تنها این قصد را عملی می‌کند، بلکه پسرش آبراند را هم به نزد مادر بازمی‌گرداند.^{۶۳}

۶۱ - منظومه هیلدبراند و به آلمانی *Hildebrandslied* - که روایت منظوم کهن آن به قرن نهم میلادی باز می‌گردد. پهلوان آن هیلدبراند جنگجوی سالخورده ایست که فن جادوگری می‌داند و مشاور جنگی پادشاه دیتریش فن برن است. وی با جوانی که او را مورد حمله قرار می‌دهد ناگزیر به جنگ می‌شود. این جوان که هادوبراند *Hadubrand* و به روایتی آبراند نام دارد ناشناخته بدست پدر کشته می‌شود. البته این نتیجه‌ایست که از این حماسه ناتمام می‌توان گرفت زیرا در روایت جدیدتر آن که به قرن شانزدهم مربوط می‌شود سرانجام پدر و پسر پس از شناختن یکدیگر آشتی می‌کنند و داستان به خوشی پایان می‌یابد (مترجم)

۶۲ - *Dietrich von Bern* - لقب پادشاه ویزینگتهای ژرمنی ثودریک کبیر (مترجم)

سرانجام می‌توان این فرض را هم کرد که در بیلین روسی داستانی که ذکر شد ساخته و پرداخته ذهن نقالان دوره گرد روس بوده است، لکن وجوه مشترک و نکات مشابه بسیار با داستان رستم و سهراب این فرض را غیر محتمل می‌سازد و قاعده تصور می‌رود " بازسازی" " تازه‌ایست از مضمونی که از داستان مزبور در افواه جاری بوده است. پروفیسور میلر گمان می‌کند که اقوام ترک نژاد واسطه انتقال مضمون این داستان بوده‌اند و در تبصره‌ای خاطر نشان می‌کند که " رستم‌نامه" " هایی که در ملل قفقاز وجود دارد، تا چه اندازه از محبوبیت در میان توده‌های مردم برخوردار است. بنابراین امکان چنین نقل و انتقالی با توجه به تماسهای موجود میان ملل قفقاز و روسها که در بالا بدان اشاره کردیم باید مورد توجه قرار گیرد.

(۳)

اگر تأثیر حماسه ملی ایران بر بیلینهای روسی به صورت اقتباس بعضی نکات فرعی است و اگر گاهی اوقات برخی روایات این افسانه‌ها با شاهنامه اختلافاتی دارد^{۶۴} و بالاخره اگر چگونگی رخنه مضامین ایرانی در جنوب روسیه هنوز در پرده‌ای از ابهام پوشیده است، موضوع تأثیر شاهنامه بر یک قصه روسی که اکنون بررسی خواهیم کرد بسیار روشن و غیر قابل انکار است. ضرب‌المثل روسی می‌گوید " قصه را می‌سازند ولی شعر^{۶۵} وصف گذشته‌است. " بنابراین بیلینها منظومه‌های پهلوانی هستند که یا به شکل آواز درمی‌آیند و یا به صوت جلی خوانده می‌شوند و دارای وزن و قافیه هستند. قصه‌های عامیانه به خصوص افسانه‌های دیو و جن و پری کمتر جنبه ملی دارند و چون به نشر هستند انواع مضامین تفریحی و سرگرم کننده را از هر جا می‌توانند اقتباس می‌کنند. قصه‌ها نیز مانند بیلینها جزئی از ادبیات شفاهی به شمار می‌آیند، لکن در طی قرون ادبایی که به ماجراهای نادر یا خارق عادت علاقمند بوده‌اند، آنها را به صورت کتبی ضبط کرده و مسموعات یا اطلاعات داستانی را هم که از جاهای دیگر گرفته بوده‌اند به عنوان چاشنی بر آنها افزوده‌اند.

۶۴- در اینجا لفظ ایتالیایی *Rifacimento* در بین‌الهلاین بکاربرده شده که به معنی از نو ساختن چیز کهنه است (مترجم).

۶۵- نویسندگان اصطلاح خودساخته *Rostamiade* را در اینجا بکاربرده که منظور داستانهای منسوب به رستم است و معادل فارسی رستم‌نامه برای آن برگزیده شد. (مترجم).

۶۶- رک. به بالا چگونگی ولادت پسر ایلیا.

۶۷- به روسی بیل *Byl*

داستان یروسلان (اورسلان) لازارویچ^{۶۸} به شکل دو روایت کتبی به ما رسیده است (که اصطلاحاً آنها را روایت "او" و "پ" "می‌نامیم) که هر دوشان متعلق به قرن هفدهم میلادی هستند و نسخه‌های متعدد عامیانه از آنها به کرات به چاپ رسیده‌اند و مانند داستان حسین کرد شبستری است که در بازارهای ایران هم بفروش می‌رسد.

اسامی شخصیتها و قهرمانان اصلی کوچکترین شبه‌های درباره منشأ این داستان برایمان باقی نمی‌گذارد. در روایت "او" نام پادشاه کیر کوئوس کیر کودانوویچ^{۷۰} و نام عمویش زالزار لازارویچ^{۷۱} و نام عموزاده‌اش اوروسلان زالزارویچ است که به وضوح از نام کیکاوس فرزند کیقباد و زال زر و رستم اقتباس شده‌اند. نام اسب اوروسلان هم آراخ یعنی مرخم همان رخس است. شکل روسی این اسامی حالت مسخره دارد و جزء آخر آنها که به "اوس" (مثلاً کیر کوئوس یا کارتائوس) ختم می‌شود به گوش روسها خیلی عجیب می‌رسد. نام پدر پادشاه کیر کودان است یعنی کلمه‌ای که ریشه آن شرقی و در زبان روسی قدیم به معنی کرگدن آمده است^{۷۲}، و بالاخره زال زر به لفظ روسی آشناتر یعنی زالزارتحریف شده است. با وجود تحریفهای روسی که در اسامی به عمل آمده تحریفاتی هم به چشم می‌خورند که کاملاً ریشه ترکی دارند، چون تنها در زبان ترکی است که از آوردن حرف بی‌صدای "ر" در آغاز کلمه احتراز می‌شود و در نتیجه روسلان به شکل اوروسلان^{۷۳} وراخ به شکل آراخ درآمده است و به همین نهج نام اوروسلان (تحریف رستم) هم در تحت تأثیر اسامی ترکی مانند ارسلان، اوروس و نظایر آن مقلوب شده است. در متن روسی (به خصوص روایت "او") کلماتی به کار رفته که ریشه‌شان ترکی است^{۷۴} از آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که داستانسرایان روس از طریق ترکها با مضامین شاهنامه آشنا شده‌اند، به این معنی که قصه را که بیگمان منشأ ادبی دارد، یعنی از اثر فردوسی اقتباس شده احتمالاً شخص مسلمان باسوادی برای روسها نقل کرده است. شاید هم ساده‌ترین توجیه این باشد که ناقل تاتارهای غازان^{۷۵} بوده‌اند

68- Yeruslan (Ursulan)lazarevitch

۶۹- روایات P, U

70- Kirko'us Kirkodanovitch

71- Zalazar Zalazarovitch

۷۲- در سندی متعلق به سال ۱۵۰۳ میلادی این لغت به شکل کرگردن Kergerden ضبط شده که همان کرگدن فارسی است و تحریف آن کیر کودان Kirkodan می‌باشد.

73- Vruslan

۷۴- مانند تگی لی Tegilay سعدک Saadak، کوتاس Kutas و غیره.

۷۵- تاتارهای روس که بازمانده تاتارهای قدیمی هستند و در حال حاضر در جمهوری --- <

که مدتهای مدید در پیش مقامات دولتی و بازرگانان روسی وظیفه ترجمان (مترجم) را بر عهده داشته‌اند.

داستانی که گفتیم ترکیب بسیار شلوغ و پیچیده‌ای دارد. پروفیسور میلر آن را به هفت فصل^{۷۶} تقسیم کرده و ما حتی الامکان خلاصه آنرا به شرح زیر نقل می‌کنیم تا چگونگی توالی وقایع را در داستان مزبور نشان دهیم:

۱ - زالزر (زال زر) که عموی (آری عیناً عمو!) کیر کویوس شاه است پسری دارد به نام اوروسلان که در سن دهسالگی از زور بدنی فوق‌العاده برخوردار است و در حین بازی با رفیقانش اعضای بدنشان را ناقص می‌کند. این امر موجب می‌شود که نجبای کشور نزد او شکایت ببرند و او عموزاده‌اش را به جایی در کنار دریا نفی بلد می‌کند و او هم در آنجا خود را با شکار سرگرم می‌کند، ولی تنها دلتنگی اوروسلان از اینست که چرا اسبی تکاور ندارد که بر آن سوار شود. روزی به مردی سالخورده برمی‌خورد که ایواشکو^{۷۷} (ژان) نام دارد و ستوریان زالزار است. پیرمرد از میان ستوران توسنی چموش را به او کرایه می‌دهد، بشرط این که شاهزاده خردسال رامش کند^{۷۸}. اوروسلان پس از آنکه اسب باد پا را که آراخ نام دارد کاملاً رام و منقاد خویش می‌سازد، بر آن سوار می‌شود و حرکت می‌کند، ولی در طول راه با سپاه انبوهی مصادف می‌شود که به سرکردگی پدرش به جنگ علیه شاهزاده دانیلوی^{۷۹} سپید (افراسیاب؟) روانند^{۸۰}. اوروسلان به صف سپاه می‌زند و پیش از آن که دانیلوی^{۸۱} را متواری سازد از او قول می‌گیرد که به هیچ عملی بر ضد کیر کائوس دست نیازد. در ازای این فتح نمایان شاه اوروسلان را می‌بخشد و پول فراوان نثارش می‌کند، ولی اوروسلان پول را نمی‌پذیرد و به تکاپوی ماجراهای تازه روان می‌شود.

--->

خودمختاری از آن خود در داخل جمهوری فدراتیو روسیه زیست می‌کنند و مسلمان و ترک زبانند. شهرت عمده و پایتخت تاتارستان غازان می‌باشد. (مترجم)
۷۶- روایات "او" و "پ" کاملاً با هم تطبیق نمی‌کنند.

77- Ivachko

۷۸- رک. ترجمه مهل جلد ۱ صفحه ۴۴۶

79- Danielo - La - Blanc

۸۰- رک. ترجمه مهل جلد صفحه ۴۵۲

۸۱- رک. ترجمه مهل جلد ۱ صفحه ۴۶۸.

۲- اوروسلان در اثنای یکی از گشتهای دور و دراز خود با پهلوان روسیه (بوگاتیر = بهادر) که ایوان نام دارد می‌جنگد و بر او غلبه می‌کند و پس از آن به منزله "برادر" او می‌شود و او را به وصال شهزاده خانم دُختِ اژدهایی ("مار") که نامش تئودول^{۸۲} است می‌رساند. این اژدها دیو دریایی است که بر اسب آبی سوار می‌شود و این اسب برادر کهنتر آراخ است.

۳- اوروسلان پس از مراجعت به موطنش می‌بیند که آنجا به وسیلهٔ دانیلوی سپید ویران گشته و کیر کائوس و زالازار به اسارت گرفته شده‌اند. سپس اوروسلان به درون زندان شاه که کور شده است راه می‌یابد. نوشدارویی که می‌تواند بینایی را بدو باز گرداند تنها جگر "پادشاه سبزفام" است که "سپری آتشین و زویینی شعله‌ور" (دیو سفید) دارد.

۴- اوروسلان به جستجوی نوشدارو می‌رود و در طی طریق به "پرندگان خندان" برمی‌خورد که ناگهان تغییر شکل می‌دهند و به دوشیزگانی مبدل می‌شوند و وی یکی از آنان را به چنگ می‌آورد و دوشیزه پهلوان را به جایگاه "پادشاه سبزفام" رهنمون می‌شود. اوروسلان در طول راه کلهٔ دیوی^{۸۳} را مشاهده می‌کند که رهنمودهای خوبی به او می‌دهد و آخر سر شمشیری را هم که دارد در اختیار پهلوان می‌گذارد و با این شمشیر اوروسلان پادشاه سبزفام را می‌کشد و سپس کیر کائوس را مداوا می‌کند و سلطنت را بدو باز می‌گرداند.^{۸۴}

۵- اوروسلان بر سر راه خود دو شهزاده خانم را می‌بیند که یکیشان به او می‌گوید بدان و آگاه باش که "ایواشکوی سپید بیباک" مرزبان پادشاه هند در دلاوری از تو برتر است. اوروسلان آن شهزاده خانم را می‌کشد و به صوب هفت پرکن هندوستان روانه می‌شود.

۶- اوروسلان ایواشکو را به قتل می‌رساند و نزد پادشاه هند می‌رود، ولی او را سخت اندوهگین می‌یابد، زیرا دیوی که در آبگیری ساکن است هر روز انسانی را قربانی می‌طلبد و فردا نوبت دختر پادشاه خواهد بود. با این که دیو سه سر اوروسلان را به درون آب می‌کشانند، اما او هر سه سرش را از تن جدا می‌کند و از قعر آبگیر گوهر

82- Theodoule

- ۸۳- در روایت "پ" این دیو روسلانی نام دارد که تحریف دیگری از نام رستم است.
 ۸۴- در شاهنامه مهل (جلد اول صفحه ۵۴۰ - ۵۰۲) کیکاوس از رستم می‌خواهد که خون دیو سفید را در چشمانش بچکاند:
 به چشمش چو اندر کشیدند خون شد آن دیدهٔ تیره خورشیدگون
 (این بیت به فارسی نقل شده است) و اما رستم جگر دیو را به اولاد می‌دهد.

گرانیهایی را به چنگ می آورد و سپس دخت پادشاه را به زنی می گیرد، ولی زن به او می گوید بدان که دختر پادشاه " شهر آفتابگیر " از من زیباتر است. اوروسلان بیدرنگ در پی دستیابی به شهزاده زیباروی می رود و او را زیباترین شاهزاده در جهان می بیند و عمری را با کامیابی و کامروایی با او سپری می کند وزن نخستین را از یاد می برد.

۷- حالا از زن نخستین پهلوان بشنوید که پسری به دنیا می آورد که بر او نام اوروسلان اوروسلانویج می نهند. او مانند پدر رشدی سریع دارد و با همبازیهایش به درشتی رفتار می کند، ولی آنان به سخره اش می گیرند که معلوم نیست پدرت کیست. پهلوان جوان در این باره از مادرش پرس و جو می کند و پس از این که در اصطبل پدربزرگش اسبی تیزپا می یابد، بر آن سوار و به سوی " شهر آفتابگیر " روان می شود و هنگامی که به حوالی شهر می رسد صفیر سوت او به گوش پدرش می رسد و پدر به طرفش می شتابد. پسر در ابتدا از زین فرود نمی آید تا این که پدرش از اسب به زیرش می کشد و بر خاکش می افکند. پسر نیزه را از کف او می رباید و گوهر گرانیهایی که به بازو بسته به او می نمایاند و سرانجام پدر و پسر یکدگر را باز می شناسند. پسر پدرش را قانع می کند که نزد مادرش که زوجه شرعی اوست باز گردد. و اما پادشاه هند (زابلستان) نیمی از قلمرو سلطنت خود را به اوروسلان می بخشد. و او هم با کامیابی عمر را به پایان می رساند و قصه مانند تمامی داستانهای خوش فرجام به خیر و خوشی تمام می شود و اکنون دیگر نوبت پسر اوست که در جامه رزم در طریق مجد و افتخار قدم بگذارد.

پوشگاه علوم انسانی * * * * * انکسارات فرهنگی

چنانکه دیدیم این داستان مجموعه ای از مضامین متنوع و منشا ایرانی آن محدود است، چنانکه گویی بیشتر از نکاتی که در روایات حماسی ایلپای موروم آمده از جمله ماجراهای رزمی رستم در مازندران و نبرد میان پدر و پسر اقتباس شده است.

مطالبی که در ابتدای داستان از حماسه ملی ایران به عاریت گرفته شده اند عبارتند از: کودکی اوروسلان، طرد او از بارگاه، گزینش توسن بادپا، نبرد نخستین او با دانیلوی سپید (افراسیاب)، شکست کیروکائوس از دانیلوی، قتل پادشاه سیزفام (دیوسفید) که از جگرش نوشداروی کحل بهر برای درمان نابینایی کیروکائوس (کیکاوس) تهیه می شود و سرانجام داستان نبرد اوروسلان با پسرش که آن هم بسیار آزادانه شرح داده شده و به فرجام نیک منتهی می شود.

بخش میانی داستان ارتباط مستقیمی با منابع ایرانی ندارد و حداکثر اینست که قتل سبعانه و بی سبب یکی از دو شاهدخت (قسمت ۵) را می توان با داستان زن جادویی که

رستم در راه مازنداران ملاقات می‌کند انتساب داده^{۸۵}. اما بعکس این بخش شباهتهای بارزی با داستانهای قفقازی و به خصوص اُستی دارد (یعنی باز هم ایرانی!)، از جمله قضیهٔ تودل اژدها قرابت بسیار با فتوحات نمایان کائوربیک^{۸۶} الهه دون باتیر^{۸۷} دارد که دشمن برادرش اسلام می‌باشد. نکتهٔ دیگر سر بسیار بزرگ دیو و شمشیر است که به صورتی قابل توجه‌تر در داستان کایوربیک بیان شده است، به این معنی که پهلوان سلاح را از جمجمهٔ عظیم پدر بزرگش به قصد خونخواهی از قتل او بیرون می‌کشد.

ادبای روس نیز مانند افراد فهمیدهٔ ایران که به داستان حسین کرد توجهی ندارند به داستان عامیانه اوروسلان - پروسلان توجه نکرده‌اند، معدنک این را نمی‌توان کتمان کرد که این داستان که شعب رستم بر آن سایه افکنده در میان توده‌های مردم عامی روسیه از شهری و روستایی از شهرت و محبوبیت شگرفی برخوردار است. سابق بر این در هیچ بازار مکاره‌ای در سراسر روسیه نبود که صدها نسخه از داستان پروسلان را مردم نخرند و با خود نبرند و در زیر پرتو نزار شمع نخوانند و نسلهای بسیار از زبان زنان سالخورده شرح عملیات قهرمانی این پهلوان عامه‌پسند و محبوب را شنیده‌اند. حتی بزرگترین شاعر روس پوشکین نیز آن را شنیده بود. هنگامی که این شاعر بزرگ به رستاخیز شعر روسی دست زد و آن را از آسمان تخیلات بر زمین فرود آورد و در دسترس عامه مردم قرار داد، در منظومهٔ رمانتیک خود موسوم به "روسلان و لودمیلا"^{۸۸} از این داستان الهام پذیرفت. البته از قضایای اصلی داستان چیز زیادی در چکامهٔ مزبور نیامده، ولی نکات بسیار زیادی نادانسته در آن وارد شده است. حتی با این که داستان قدیمی به صورت تحریف شدهٔ آن کاملاً صبیغهٔ روسی دارد، ولی در طی آن رائقهٔ ایرانی به مشام می‌رسد. بنیانگذار مکتب موسیقی روس م.ای. گلینکا^{۸۹} به خوبی این نکته را احساس کرده است و به همین دلیل با دادن تغییراتی در منظومهٔ پوشکین آن را به شکل اپرا درآورده

۸۵- رک. به بالا داستان ایلیا.

86 _ Ka'ur - bek

87 _ Don - Batty

88 _ Rouslan et Ludmilla

۸۹- Mikhail - Ivanovitch Glinka (۱۸۵۷-۱۸۰۴) - آهنگساز معروف و آغازگر مکتب موسیقی کلاسیک روس که اپراهای ساختهٔ او شهرت بسزا دارد. گرچه وی موسیقی را در ایتالیا و آلمان و فرانسه فراگرفت ولی نفوذ آهنگها و رنگهای شرقی نیز در آثار مختلف او مشهود است. پیش درآمد اسپانیایی "و اپرای" نثارجان در راه نزار" (که پس از انقلاب نام ایوان سوزائین بر آن نهاده شد) او سرآمد آثار دیگرش می‌باشد، (مترجم).

و برایش آهنگ ساخته است (۱۸۱۲ میلادی) و این اپرا از یک آهنگ محلی و عامیانه ایرانی الهام می‌گیرد^{۹۰}، که با به صورت ارکستر درآوردن و نواختن آن با آلات متعدد موسیقی تأثیر اعجازانگیزی در شنونده بر جای می‌گذارد.

بنابراین می‌بینیم که از اعصار بسیار قدیم سیمای قدرتمند رستم بر ادبیات روس سایه افکنده است. تهمتن زابلی یقیناً قدیمی‌تر از ایلپای روسی است و اگر هم این دو جهان پهلوان مشابهتهای بسیار با یکدیگر دارند، باید گفت این یل نامدار ایرانی و نمونه پهلوانیهای رستم است که الهام‌بخش داستان "کهنه سرباز دلآور"^{۹۱} روسی بوده است. تنها مدتها بعد بود که داستان عامیانه مردم روس را با اسامی پهلوانان حماسه ملی ایران بیشتر آشنا ساخت، ولی میان روایات متعدد منقول از این گردان و یلان روسها بیش از همه به قهرمانانی علاقمندند که از هنگام سرایش بیلینهای کیف وارد ادبیات عامه شده‌اند. از این رورستم با تصاویری تازه‌تر که از او ترسیم شده چنان عمیقاً در جمع پهلوانان مورد علاقه توده ملت روس جای گرفته است که آهنگسازان و شاعران هم از او غافل نبوده‌اند. پس از این همه تغییر شکلها سرانجام رستم کهنسال برنایی شهاب را بازیافته و زندگی نئی را آغاز کرده است و با چرنومور^{۹۲} جادوگر که ریشی بلند دارد و قصد جدا ساختنش را از معشوقه‌اش شاهزاده خانم اسلاو نموده، به نبرد می‌پردازد. هر چند محلی که این ماجرا در آن می‌گذرد با فلات بلند و آفتابرویی که صحنه داستانهای حماسه ملی سترک ایران می‌باشد، فاصله بسیار دارد، لکن می‌توانیم با مولانا جلال‌الدین رومی سراینده مثنوی دمساز شویم و بگوییم:

دیده‌ای باید که باشد شه‌شناس / تا شناسد شاه را در هر لباس^{۹۳}

۹۰- از تصنیف تبریزی Qal'a dan Qal'a ya nar yamak olmaz

۹۱- ترجمه لفظ Cosaque فرانسه که نام سربازان سوارنظام روس است که از میان ساکنان نیرومند و دلآور استپها انتخاب می‌شدند.

۹۲- Tchernomor - جادوگر منظومه "روسلان و لودمیلا" از پوشکین که گلینگا آنرا به صورت اپرا درآورده است (مترجم)

۹۳- بیت در متن به فارسی آمده است.

فرهنگ ایران زمین

بیست و هشتمین دفتر با مقالات و تحقیقات متنوع منتشر شد. در این دفتر چهار رساله

دوباره بلوچستان از روزگار ناصرالدین شاه قاجار چاپ شده‌است.